

بوی صلوات می‌دهد دستانم

جست‌وجوی دانستن نادانسته‌ها یکی از میزهای انسان بودن است...



1- جست‌وجوی دانستن نادانسته‌ها یکی از میزهای انسان بودن است.

حداقل اگر بخواهیم با دقتی علمی سخن را لحاظ کنیم؛ تا اکنون یکی از فصل‌الخطاب‌های ممیز انسان با دیگر موجودات همین جست‌وجو برای فهمیدن است.

این جست‌وجو در هر ساحت زمانی و مکانی البته معبری است بسیار عالی اما اینکه آیا می‌تواند موقف مناسبی نیز باشد، خود سرآغاز یک واکاوی بلند فلسفی است که البته گمان فرجام داشتنش شاید پنداری بیشتر نباشد.

یکی از این دست جست‌وجوها که موضوع اصلی جستار حاضر است، فهم این مسئله است که اگر پیامبر ما مسلمانان حضرت محمد(ص) در روزگار حاضر پا به عرصه وجود می‌گذازدند و البته رسالت نبوی خویش را به عهده رسولی خویش می‌گرفتند، چه می‌کردند؟ یا چه سیرت و سنتی در امروز تاریخ از خود به جا می‌گذارند.

غریب نیست که این جست‌وجو یا به عبارت بهتر پرسش در ابتدای امر خود محتاج مذاقه و تحلیل فراوان است. ما وقتی می‌توانیم از اهمیت پرسشی صحبت کنیم و آن را نصف موفقیت خود در یافتن یک پاسخ درست بدانیم که آن پرسش، خود به واقع رسیده باشد و گرنه کالی و خامی پرسش و عدم ایضاح مفهومی آن هیچ‌گاه به این ساحت (به تعبیر مولانا) نرسد که:

هم سوال از علم خیزد هم جواب/ همچو خار و گل که از خاک است و آب.

در تحلیل عناصر این پرسش اولین فرض مطلوب، جابجایی زمانی یک شخصیت کلیدی در تاریخ ادیان و در وجهی دیگر تاریخ انسان است. وقتی صحبت از شخصیت انسانی می‌شود، آنچه که به طور یقین نمی‌توان آن را از نظر دور داشت اول: تأثیر زیست‌بوم طبیعی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی است بر پیدایش و پرورش فرد و دوم هویت عام و مشترک انسانی‌ای است که البته نوع انسان را از همه انواع موجود متمایز می‌کند.

با در نظر گرفتن این دو وجه، وجه سومی که به وجود می‌آید، تأثیر خاص هر فرد از آن نوع و هویت مشترک بر هر زیست‌بوم است. (البته فعلا فارغ از هرگونه تعیین‌بخشیدن به سعه‌های وجودی هر شخص، منظور نظر است). در وهله دیگر در تحلیل عناصر پرسش پیش‌گفته جابجایی شخص انسانی در وضعیت تاریخی مسئله‌ای خاص را پیش‌روی مخاطب به شرح می‌کشد؛ فارغ از هرگونه پیش‌زمینه فلسفی برای تاریخ که قطعا منجر به نوعی دیگر اندیشیدن در این زمینه می‌شود.

در درنگی کوتاه می‌توان این مسئله را مورد توجه قرار داد که تعیین‌کنندگی بستر تاریخی گاه در چشم ناظران حوادث و وقایع تاریخی حتی می‌تواند سایه‌ای به غلظت شب را برپیکره معنوی شخصیت‌های چون نگین آن مقطع تاریخی بیاندازد؛ به عبارت دیگر به ویژه در نگره‌ای کلی به تاریخ قدسی انسان، تصور قهرمانان صفحات این تاریخ، بدون زمینی برای ایستادن ایشان تقریبا محال است و اصل پنداشته‌شدن این بستر، گاه به قدری است که گویی قهرمان‌ها (پیامبران و اولیاء الهی) در تاریخ قدسی در غیر این بستر و زمین (مقطع تاریخی) نمی‌توانند در جای دیگری برای مردمان دیگری وجود داشته باشند. با این اوصاف در مذاقه پیرامون پرسش «؛چگونگی حضور و رسالت حضرت محمد(ص) در دوران نوشته انسان معاصر! باید چندین پرسش دیگر را برای وضوح بیشتر پرسش حاضر مطرح کرد.

از جمله اینکه با فرض تحقق مطلوب پرسش، آیا تاریخ نوشته انسان معاصر همان روندی را طی کرده که تا به امروز طی کرده؟ که در این صورت باید گفت صحبت از حضور و رسالت حضرت محمد(ص) در آن اساسا از نوعی دیگر است یا در غیر این صورت با جاماندگی دوران 63 سال زیستن حضرت و به تبع آن تمام تاریخ اسلام و تأثیرات آن در تاریخ انسان، اصولا ما نیاز به جریانی آزاد از تخیل را خواهیم داشت. جدای این مسئله که با این اوصاف به زعم نگارنده زیاد هم معلوم نیست، پرسش پیش‌تر یاد شده از کجای شبکه معرفت‌شناسی دینی برمی‌آید و حتی اینکه نهایتا با فرض دستیابی به پاسخی (که البته گفتیم حرف از جهان منطق و تفلسف نیست و بیشتر تخیلی تاریخی است) به چه کار می‌آید!!

از جهتی دیگر اما این پرسش را که در سال‌های دور نگارنده بسیار با آن برخورد می‌کرد می‌توان با تسامح، صورت و رنگی دیگر نیز داد. صورت‌بندی دیگر در تحلیل این سوال به این پیش‌زمینه برمی‌گردد که اساسا چون فرض مطلوب ما محال است، سوال در بطن خود در جست‌وجویی استعاری در پی فراچنگ آوردن معنایی دیگر است؛ معنایی به این مضمون که اگر به هر حقیقتی به مثابه یک متن نگریسته شود برای بازپیرایی و فهم عمیق و دقیق متن از پس‌گرد صدها سال ادوار تاریخی و به تبع آن تفسیر و تاویل‌هایی که گاه از شدت چسبیدن به متن، رنگ همسانی با متن گرفته‌اند باید دست به یک بازپیرایی زد.

نگریستن با زبان هرمنوتیکی به این موضوع این مسئله را یادآور می‌شود که هم افقی با مائن (متن = سیره و سنت نبوی) است که می‌تواند ما را به یک رستگاری حداقلی در فهم درست سنت و سیره نبوی رهنمون شود و دقیقا سوال پیش‌تر طرح شده استعاره‌ای

است از احیا و بازخوانی و به پیروی بازآفرینی فهمی دست اول از سیره و سنت نبوی.

با این تقریر از پرسش گفته آمده اکنون می‌توان در جست‌وجوی پاسخی (شاید درخور) بود.

2- اگرچه اصلی‌ترین متن مقدس برای مراجعه به اصل فرامین الهی فرو فرستاده شده به واسطه پیامبر در اسلام، کتاب قرآن است و باز اگرچه برخلاف دیگر کتب مقدس ادیان و در حیطه با بیولوژی (کتاب مقدس‌شناسی) قرآن، سیرت و صورت کاملاً متفاوت و منحصر به فردی دارد.

اما نمی‌توان منکر این حقیقت شد که قرآن از همان سده آغازین استقرار خود و بعد از رحلت پیامبر(ص) (به تعبیر برخی از پژوهندگان حتی در زمان حضور مبارک حضرت در میان مسلمین) دچار تفسیر و تاویل شد. فعل دچار شدن در این میان نه از سر تنگنای کلمات است که تاریخ گواه این مجال فراخ است و به تعبیری دیگر ضیق. وقتی که حضرت امیر(ع) در زمان ابن‌عباس برای محاجه با خوانندگان حکمیت دستور می‌دهد که ابن‌عباس با مراجعه به سنت و سیره پیامبر با ایشان محاجه کند و نه قرآن که آنان خود اهل تفسیر و تاویلند، عمق این مسئله آشکار می‌شود.

اما خود این سنت و سیره نیز در مسیر سیلان و جاری‌شدنش چه در مقام استنباط فقها به عنوان ادله اربعه و چه در مقام استدلال متکلمین و چه در مقام اقتدای عارفان خود آنچنان مسیر پریچ و خمی را در نوردیده که نتیجه آن را در اختلافات عمیق مقتدایان سنت و سیره نبوی در طول تاریخ اندیشه اسلامی می‌توان به نظاره نشست.

از طرفی این تاریخ پرفراز و نشیب به همراه کلاف پیچیده مدعیان حقیقت به روزگار نو شده انسان معاصر رسیده است؛ انسانی که همه چیز را می‌خواهد در کارخانه انسان‌گرایی محض خود و در کوره خردگرایی و تجربه‌گرایی محض به گداختگی امتحان بگذارد. با این اوصاف است که صورت‌بندی دوم از سوال پیش گفته، اهمیت آن پرسش را و می‌نماید که بازخوانی سنت و سیره نبوی برای هم‌افقی با ماتن حداقل چنان که صحابه واقعی ایشان (یا برای دقت بیشتر بگوییم سلمان‌وار) در آغاز نزول وحی می‌فهمیدند، چقدر نیاز انسان مسلمان امروزی است؛ مسلمانی به عنوان یک هویت منحصر به فرد که فراتر از دینداری در تعاریف دین پژوهانه آن نمی‌خواهد صرفاً یک حیات معنوی را از خویش به نمایش بگذارد بلکه تلاش دارد تا واقع‌بینی انسان محمدی را در حیات و ممات صورت ببندد. این نیاز البته فراتر از هر شعاری در کنکاش در عمق تلاش رهبران و مصلحان مذهبی مسلمان امروز تا روشنفکران دینی جهان اسلام و سنت‌گرایان (خاصه آنان که بسیارشان در فرجام نیز مسلمان شده‌اند) قابل مشاهده است.

باور به این تلاش‌ها همه اما در صورت‌بندی‌ای است که می‌توان از بازخوانی سیره و سنت نبوی در روزگار انسان امروز داشت. با این پرسش که جوهره پیام زمان و مکان شمول پیامبر(ص) برای انسان چه بوده است؟ آنگونه که سیره و سنت پیامبر را چنان وقوع در زمان حیات طیبه ایشان و مکان مکه مکرمه و مدینه منوره در خطاب امروزی به انسان نیز یافت؛ گویی که وجود پیامبر- آنگونه که به ویژه شیعه اعتقاد دارد- سراسر به ما و رفتارمان می‌نگرد و ما نیز به سیمای ایشان مثل صحابی وفادار، بلکه سلمان‌وار، چشم دوخته به کرشمه قبول و اخم رد ایشان هستیم.

3- برای برپا کردن دستگاهی که بتوان به بازخوانی نزدیک به حقیقت قصد پیامبر(ص) از فعل و گفتار و تقریر ایشان و نهایتاً افق حقیقی سیره و سنت نبوی رسید، ستون‌هایی لازم است تا بتوان دیوارهای بنای بازخوانی را بر آن راست کرد و اگر قرار است نهایتاً به سقفی رسید قطعاً بدون این ستون‌های اصلی، این امر نه سخت که غیرممکن است؛ یکی از این ستون‌ها فهم و تلقی درست از اصل توحید در اسلام آن هم از سیره و سنت نبوی است.

واقعیت آنچه ما در حوزه نظر و عمل از مفهوم توحید داریم و می‌دانیم در هر مرحله‌ای از علم‌الیقین تا حق‌الیقین، امروز در سازوکاری روانشناختی با همه دستاوردهای انسان در این حوزه هنوز محتاج پیرایش به نظر می‌رسد. به تعبیری عرفانی اگر بخواهیم شاه را در هر لباسی بشناسیم به دیده شه‌شناس نیازمندیم و در روزگار نو شده انسان معاصر شک نباید کرد که این شناخت اصلاً کار ساده‌ای نیست. باید این را اقرار کرد که باید مفهوم و اصل توحید را که از ستون‌های اصلی اسلام نیز به حساب می‌آید در هر عصر تاریخی از نو فهمید؛ فهمی اصیل و عمیق آنچنان که در لب لباب آن ماتن که در درجه اول خداوند به واسطه کتاب فرقانش و در درجه دوم شخص پیامبر(ص) هستند، مدنظر داشته و دارند و انسان را در نیل رستگاری‌اش به آن فرامی‌خوانند.

دومین ستون اصلی که بسیاری از اصلی‌ترین مفاهیم هدایتی و اعتقادی به‌زعم نگارنده در ذیل آن معنا می‌شود، اصل واقع‌گرایی اسلام است. اینکه اسلام عینیت و ذهنیت را در 2 حد مساوی و مساوق هم (همچنان که ماده و معنی را نیز) انگاشته است، در واقع تعریفی تقلیل‌گرایانه از واقعیت‌گرایی در اسلام است. اهمیت به حیات مادی و معنوی انسان، برابری نوع انسانی، عقلانیت‌گرویی و اصول اعتقادی‌ای که اسلام در ذات متن مقدس خود و سیره و سنت نبوی قابل توجه می‌داند همه از زیرمجموعه‌هایی است که می‌توان در مجال‌های بسیار با تحلیل‌های فلسفی و کلامی و تاریخی به اثباتشان و البته اصرارشان در بودن دست یافت.

شاید که قطعاً می‌توان درباره ستون‌های بیشتر این بنای موردی آرزویی هر متدین روشنفکر فکر کرد و فکر کرد و استدلال کرد و نوشت، اما آنچه مجال این نوشتار اجازه می‌دهد همین توجه اندک به بازطرح و صورت‌بندی یک پرسش جدید- قدیمی بود؛ پرسشی که شاید از دورانی که انسان مسلمان توانست به خودش اجازه بدهد به یکی از سفارشات اصیل دین‌اش که همانا تأمل و تدبر و حتی شک در مسلمات پیشتر (بی‌دلیل) پذیرفته شده‌اش است، عمل کند و این منجر شد البته به واردشدن در مسیری که بیم موج و گرداب‌های هایل در شبح کم نبودند.

با این همه اما این بازخوانی مقدمات و مکتسبات بسیاری در ابتدای راه می‌خواهد که اول آن همانا سرسپردگی است؛ آنچنان که در سده‌های آغازین وجود داشت به سیره‌نامه‌ها و مغازی‌ها؛ آنچنان که نقل معتبر شده که قدما برای خواندن سیره پیامبر فضیلت فراوانی قائل بوده و آن را به مانند کتاب خدا به 30 جزء تقسیم کرده و هر صبح می‌خوانده‌اند و رواست که گفته شود جز این همجوشی و نزدیکی، بازخوانی و بازآفرینی فهم سنت و سیره نبوی آنگونه که گفته آمد، ممکن نیست.

4 - نکته‌ای که خود حدیثی دراز دامن است در این مجال تکمله‌ای است بر آنچه گذشت و آن اینکه، برای شیعه و مرام‌نامه اعتقادی‌اش ابزاری بسیار ارزشمند به مثابه مناط صدق و کذب یافته‌ها در بازخوانی و بازسازی بنیان سیره و سنت نبوی وجود دارد و آن سیره علوی و ولوی است که دوشادوش سیره و سنت نبوی بشارت‌گویان فهمندگان‌ش است تا وصال با پیامبر بر سر حوض کوثر.

همشهری آنلاین- یاسر هدایتی